

ديوان ياسمين

(هشت غزل)

عرفانی - غنایی

سروده
بهداد

طفیل هستی عشق اند آدمی و پری
ارادتی بنما تا سعادت بیبری!

(حافظ)

آتش من !

یاسمین !
ستاره من !
رزم من ! آتشین شراره من !
گل خونین آتشین پر من
آتشین عاشق بلند اخگر من !
آتش افکنده ای به پیکر من
ای پرستوی آتشین برمن !
ای تو رشک و نوس !
ای بهشت خرم من !
ای تو خورشید رزم پرور من !
به شب تار ظلمت من !
شعله کش ! ماه آفتاب پیکر من !

بشکفد آتشین زمرد عشق !
از دو چشمان مهر اخگر تو !
سوی من شو ! شراره پیکر من !
ای جمال تو آتش من !

تهران ، ۱۶ مهر ۱۳۶۷
(پایان)

سرعاشق که نه خاک درمعشوق بود
کی خلاصش بود از محنت سرگردانی

(حافظ)

غم یاسمین !

یاسمین من کجاست ؟
به من بگوید !
من می پرستم او را !
ای ساقی گل چهره
ساغری از می گلگون

به من

بنوشان

تا از یاد بیرم

غم یاسمین را!

و ای زهره خنیاگر !

بخوان

این ترانه را

بانوایی دلکش

با سرودی خوش :

من با خیال یاسمین مقدس

می زیم

به او بگوید ! من می پرستم یاسمین مقدس را !
یاسمین ! شعله ای از بهشت بر من بگشا !
آیا مقدر است شب قیرین را باز یابم در صبح روشن ؟ !
یاسمین ! بگذار تا ببینم آن آهویی چشمان ترا !
سرو قامتت خورشید رخشان را شعله ور است
بگذار آتش بگیرم از سرو قامتت

ای آتشین آغوش من !

ای شعله جاودان وفای من !
من به روزگار به عشق شهره ام !

ای عاشقان را آفرودیت^(۱)!

بگذار تا ببویم خاک پای ترا !
وہ چه آسان فتاد عشق ۱
و زان پس مشکل !
بگذار ! تا شعله سان بنوشم
عشق را از خاکستر خویش
آن دم که می سرایم :

- یاسمین !
- من ترا می پرستم !

یاسمین !

تهران ، ۲۸ آبان ۱۳۶۷

(۱) - آفرودیت : الهه زیبایی در یونان قدیم ، رومیان آنرا ونوس می خواندند .

شب عاشقان بیدل چه شب دراز باشد
تو در آکز اول شب در صبح باز باشد

(سعدی)

تا راه شیری

یاسمین مقدس من !

در شب قیرین من !

طلوع کن !

آغوش مرا از خورشید شعله ور ساز !
آیا تو مرا فراموش کرده ای محبوبم ؟ !
آسمان بر سرم فرود می آید !
به عقیقین چهره ام نگر !

دختر زیبا !

دریاب !

معشوق خونین قلبت را !

یاسمین !

آنگاه که در یاقوت سرشک من ، گیسوانت را شلاله می کنی ،
می شکفی از بهار نور افشان روان من !
آتش می زندی کهکشانش شعر من !
یاسمین !

شعله گیر ! -

زی من !

ای کبوتر طوق افشان من !

دخترک آلاله های آتشین !

ماهتاب گونه های تو -

نور می بازد -

آنگاه که من

شعله می گیرم در آبگینه چشمان تو !

ای دختر شرابگون !

آیا آغوش من روزی ترا پذیرا خواهد شد ؟

ای نجیب ترین شراره کهکشان آتش !

ای زمردین چشمه خورشید !

چه خواهد شد اگر شبی تا صبح ببوسم ، آن

لبان شرار آذینت را ؟

شاهباز آتشین !

آتشین شرار شب عشق !

بگذار تا با سرود تو ، پرواز گیرم

تا شب رزم ،

تا شکفتن ستارگان شعله آواز !

دختر آتشین !

با جمال شعله ورت آذین بند !

پرچم کاویانی شب را !

آیا تو بال در بال من ،

پرواز خواهی گرفت ،

تا راه شیری

تا زمردین کهکشان بهروزی

تا کره آتش ؟!

اینک !
محبوب من !

بیا !

بیا !
که آتشین بسرایم ، شرار فراق !

بیا !

بیا !

که بنوشم شراب آتشین وصال !

ز عشق آتشین تو ای ماهرودی عشق شرار !
زبوس آتشین تو ای شاهد بهشت کنار !

شمشک ، نیمه شب جمعه دوم دی ماه ۱۳۶۷

خوشا عاشقی خاصه فصل جوانی
خوشا با پرچهرگان زندگانی !

(فرخی سیستانی)

رؤیای آتشین !

بهاران

در

چشمان

او ،
خورشید
در
شعر
من !
یاسمین !
چشمان
مرا
به
ترانه ای
خونین
شعله کشید!
من
زلف
شب آجینش
را
آتشین
بویدم !
بوسیدم !
خورشید
در
جان
آتشین مان
شکفت !
شفق
امید
در

زیرین^{۱۶}

صبح

شهابگون
مشتعل شد!
یاسمین!
مرا از
نرگس
آتشین
سینه هایش
نوشاند!
من او را
با
آتش
شعله آجین
لبانم
به
آتش -
کشیدم!
تا
بهشت
شرابین ،
آتشین ،
بال -

گشودم
و
در
مرمر
آتشین
اندام
حوریانش
من
در
خوابیدم!
چشمه
زمردین
جمال
یاسمین!
مقدس
را
شعله ور
دیدم!
او
آتشین
را
بوسیدم!
در
نبیذ
زرین
کوثر

تعمید
دادم!
و
در
پای
تندیس
قدیس
آزادی
او
را
در
آغوش
کشیدم!
و
تا
کهکشان
زرآیین
زیبایی
معرج
کردم!
من
از
سینه های
نور آجین
ونوس
آتش
گرفتم!

و
از عشق آتشین
به زیبایی
شعله ور شدم!
من!
شب
را با خورشید آزادی
آتش فشان
عشق کردم!
و
با وصال
یاسمین
آتشین
پیکر
خنجر
زرین
خورشید
شدم!

در

طلایه

صبح

نور افشان

بهروزی !

در

فلق

خونین

رزم

آزادی !

تهران ، ۷ بهمن ۱۳۶۷

در ازل پرتو حسنت ز تجلی^{۱۶} دم زد
عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

(حافظ)

گل خورشید !

آتشین
شرابی
در
لبانم
بود
آتشین
نوشید
آن
را
گل
خورشید
بر
لبانم
روید !
شعر زر افشان آزادی !
آتشین
اخگر
امید
انسانی !

شمشک ، ۴ بهمن ۱۳۶۷

خامان ره نرفته چه دانند ذوق عشق
دریا دلی بجوی و دلیری سر آمدی !
(حافظ)

مرغ بهشتی !

آیا تو از میان مرغان بهشتی یاسمین را
می شناسی ؟!
به من بگو ! ای آپلون ^(۱) !

ای چنگ نواز چیره کار عاشقی !
آیا تو شعله گین چشمان او رادیده ای هنگامی
که شعله می گیرد بسوی خورشید ؟!
قضا را چه توان گفت !
مرا به آتش فراق آتشین گداخت !
آن شعله پیکر آتشین سیما !
اما !

بدان !!

ای خنیاگر آتشین زیبایی !
ای فسونساز شب های ظلمت !
من ! تسلیم قضا نخواهم شد !
سرانجام ، روزی او را در آغوش خواهم فشرد !
آن زمان که شعله می گشایم سوی خورشید

(۱) - آپلون : خدای شعر ، موسیقی و زیبایی مردانه در یونان قدیم .

آتش فشان !
و شعله ور می سازم درفش خونین عشق را
برمعراج آتشین کامجویی !

بر
زراجین

شب
آتشین

مهرورزی !

بر اوج زیبایی آتشین بشری !

تهران ، ۱۸ اردیبهشت ۱۳۶۸

چرا چون لاله خونین دل نباشم
که بامن نرگس او سرگردان کرد !
(حافظ)

دل من خونین است !

دل من از یاسمین خونین است !
باو بگوید !

من !

او را !

می خواهم !

ای هزار دستان آتشین آواز !
نغمه روح سرگردان مرا ،

در چشمان یاسمین

زیبا

و

آتشین آغوش

شعله ورساز!

آیا لبان جادویی او

در لبان آتشین من شعله ور

خواهد شد؟!

باو بگویند ! پیکر من در شعله بوسه او می سوزد !

باو بگویند ! چشمان من در اخگر بوسه او می گذازد !

و باو بگویند ! لبان من در ترنم سینه های آتشین

توشعله ور است !

ای چرخ بیداد گر !

مرا با او آتشین بیامیز !

می خواهم بال گشایم تاشجر آتشین خورشید !

تا کهکشان شعله ور امید !

یاسمین !

بر شراره های پیکرم بوسه های

آتشین بنشان !

آیا لبان تو از گل سرخ زاده شده اند !

و چشمان تو عشق را از اخگران یاقوت وش

وام گرفته اند ؟

به من بگو ای دختر عصیان های آتشین !

خونین قلب معشوق را با چند بوسه شفا خواهی داد ؟

دلَم ز تو خونین است یاسمین !

مرا با خود به شب وصال ببر !

و در یاس ترنم خیز چشمانت غرق بوسه ساز !

و در لاله آتشین اندامت مواج کن !

یاسمین ! مرا بنواز !
یاسمین به وصلی آتشین مرا بنواز !
تو یاسمین ! مرا به آسمان ستاره آجین بر !
ای دختر شراب آیین !

مرا د راغوش زهره چنگی رها کن !
ای مریخ سلحشور روزگاران !

ای دختر آتشین صبح آزادی !
ای شقایق شعله ور بهاری !
بگذار ! تا بنوشم آتشین اندام ترا !
آتشین چشمان ترا !

در طلوع

رزم

زندگی !
در صلاى آتشین فردای نوین !
در رستاخیز خورشید آذین بیداری !

تهران ، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۶۸

* .